

مبانی نظری میانجی‌گری در مناقشات بین‌المللی

محمود واعظی*

چکیده

روند تحولات نگرش دولتها برای حل اختلافات و استفاده از روشهای مسالمت‌آمیز جایگزین توسل به زور، از اواخر قرن ۱۹ و ۲۰، سرعت بیشتری به خود گرفت و با برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی و امضای کنوانسیونهای مختلف تلاش شد که روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلافات، قانونمند شود؛ برای اجرای این طرح، میانجی‌گری به عنوان یک ابزار کارآمد برای کنترل منازعه و حل و فصل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز بیش از پیش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید. در همین راستا، نویسنده مقاله سعی دارد با تعریف مناقشه در ابعاد مختلف و دسته‌بندی اختلافات از سه منظر سیاسی، حقوقی و فنی به راه‌های مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی بپردازد و با استفاده از مفاهیم، تعاریف و اهداف میانجی‌گری، چارچوبی برای فهم کلی و آشنایی بیشتر با این ابزار دیپلماتیک ترسیم نماید. نگارنده مقاله برای رسیدن به یک تعریف جامع از میانجی‌گری به چهار عنصر اساسی: زمینه میانجی‌گری، طرفین مناقشه، میانجی و روش میانجی‌گری پرداخته است و هدف خود را از این مباحث ارائه الگویی تئوریک از میانجی‌گری که موجب شناخت عمیق مناقشات است، می‌داند.

کلید واژه‌ها: مناقشه، اختلافات بین‌المللی، میانجی‌گری، مساعی جمیله،

میانجی، حقوق بین‌الملل، داوری

* دکتر محمود واعظی، دکترای روابط بین‌الملل و مدرس دانشگاه، معاون سیاست‌ خارجی و روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام

مقدمه

در دوران باستان دولت شهرهای یونان درگیر جنگ‌های پلویونز شدند و موجبات نابودی خود را فراهم کردند. امپراطوری اسکندر نیز در نتیجه مخاصمات حکمرانان یونانی از هم پاشید. در سده دوم و سوم پیش از میلاد، امپراطوری روم از راه جنگ گسترش یافت. در اروپای قرون وسطی استفاده از ارتش و جنگ به عنوان وسیله‌ای برای اجرای سیاستهای داخلی در زمره امتیازات مطلق فرمانروایان به شمار می‌رفت و جنگ راهی مورد قبول و قانونی برای حل و فصل اختلافات به حساب می‌آمد. شهریاران کاتولیک و پروتستان نیز به جنگ علیه یکدیگر دست می‌زدند. در اوایل قرن نوزدهم، ناپلئون نیز برای حصول به اهداف درازمدت برابری، برادری و آزادی برای همه کشورها، به جنگ متوسل شد. اگرچه در طول قرن نوزدهم تقریباً جهان در صلح و آرامش بسر می‌برد و جنگ‌ها نسبت به قبل کاهش یافته بود، اما در قرن بیستم، تاریخ شاهد دو جنگ بزرگ جهانی بود.^۱

پیشرفت سریع تکنولوژی به ویژه در زمینه صنعت حمل و نقل و ارتباطات باعث شد که روابط بین کشورها و ملت‌ها افزایش یابد و جنگ‌های محدود گسترش یافته و حتی به خارج از منطقه نیز سرایت نماید، به طوری که برخی از مخاصمات دوجانبه به درگیریهای چندجانبه و بین‌المللی تبدیل گردید. موضوع دیگری که موجب نگرانیهای عمیق گردید، پیشرفت تکنولوژی انواع سلاحهای نظامی و روی آوردن کشورها به سلاحهای کشتار جمعی بود که شکل و ماهیت جنگها را دگرگون کرد و خسارتهای مادی و انسانی را چندین برابر نمود. این دو عامل یعنی گسترش جنگها و افزایش تلفات و خسارتهای باعث نفرت ملت‌ها از جنگ شد. به تدریج افکار عمومی اکثر ملت‌های جهان علیه جنگ بسیج شدند و دولت‌های معقول و منطقی نیز دریافتند که با وجود آرامش و صلح، بهتر می‌توانند به منافع ملی خود دست یابند و امنیت ملی خود را حفظ نمایند. این تحولات نگرش دولت‌ها را برای حل اختلافات تغییر داد و استفاده از روشهای مسالمت‌آمیز جایگزین توسل به زور شد. این روند در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سرعت بیشتری به خود گرفت و با برگزاری کنفرانسهای بین‌المللی و امضای کنوانسیونهای مختلف و همچنین تشکیل سازمانهای بین‌المللی مانند جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد تلاش شد که روشهای مسالمت‌آمیز حل اختلافات قانونمند شده و بیشتر مورد استفاده قرار گیرد. برای اجرای بهتر این ایده، میانجی‌گری به عنوان یک ابزار کارآمد برای کنترل منازعه و حل و فصل اختلافات از طریق

مسالمت‌آمیز بیش از پیش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید. در صحنه بین‌المللی که با مناقشات تشدید شونده و همراه با هرج و مرج و فقدان «قواعد بازی» پذیرفته شده روبه‌رو است، میانجی‌گری به اندازه منازعات اهمیت پیدا می‌کند.

ماهیت مناقشات بین‌المللی

مناقشه یک فرآیند اجتماعی شایع با ویژگی چند بعدی می‌باشد. این پدیده در تمام نظام‌های اجتماعی بدون توجه به موقعیت مکانی و زمانی علی‌رغم سادگی یا پیچیدگی آنها وجود دارد. منازعه در روابط شخصی، سازمانی، صنعتی، ملی و بین‌المللی بروز می‌کند. به بیانی دیگر می‌توان گفت که مناقشه پدیده‌ای تاریخی در جوامع بشری است. این پدیده از چگونگی و تعامل انگیزه‌های مختلف میان افراد، گروه‌ها و عمدتاً از تقسیم منافع، ارزش‌ها و یا ایده‌ها سرچشمه و نشأت می‌گیرد. مناقشه ممکن است از رقابتی تشدید یافته در هر سطح و سیستم و بین دو طرف یا بیشتر که هر یک درصدد کسب مزیتی هستند، حاصل شود. هنگام بحث پیرامون مناقشه و اثرات آن، بین افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و یا بین ملل و اقوام، یک نکته اصلی و اصولی وجود دارد و آن عدم تطابق و ناسازگاری اهداف می‌باشد. با پیچیده شدن شکل جوامع و شکل‌گیری نظام وستفالیایی ملت-کشور، مناقشات اشکال متنوع و غامض‌تری به خود گرفته و گسترش موضوعات اختلاف برانگیز در روابط میان دولت‌ها، مسأله مناقشات بین‌المللی را به یک موضوع مهم در فن دیپلماسی تبدیل کرده است. کشانده شدن مناقشات بین‌المللی به مرحله نهایی یعنی رویارویی مسلحانه، مبین و نشان دهنده پشت سر گذاردن مراحل مختلفی از شروع مناقشه و اعمال خشونت متقابل می‌باشد. رفتار منجر به خشونت در روابط افراد، گروه‌ها و جوامع بزرگتر، نفی مراحل و زمینه‌هایی است که به نوعی از انحاء می‌توانسته است از بروز و ظهور خشونت ممانعت به عمل بیاورد. مناقشه می‌تواند در اشکال گوناگون خشونت و اجبار (مادی و روانی)، ظاهر شود.

ماهیت اختلافات بین‌المللی از نظر حقوقی و سیاسی

دسته‌بندی اختلافات را باید از سه منظر سیاسی، حقوقی و فنی مد نظر قرار داد. تقریباً گرایش بر آن است که هر یک از بخش‌های فرعی از این نوع، به ویژه اختلافات فنی، از سوی نهادهای تخصصی

آگاه به آن مسائل مورد بررسی قرار گرفته و حل و فصل گردد و قواعد ویژه آن نیز فراهم شود. یکی از اهداف عمده حقوق بین‌الملل در هریک از سطوح، پرداختن به اختلافات در قالب پیشگیری از وقوع آنها به طور کامل و یا حل و فصل آنها می‌باشد. در گذر زمان، دیپلمات‌ها و نویسندگان حقوقی دریافتند که اختلافات از نوع یکسانی نیستند و اینکه برای برخورد کارآمد با مشکلی خاص از این نوع، باید آیین‌های مختلفی طراحی گردد.

اختلافات بین‌المللی ممکن است به صورت اختلافات حقوقی و یا سیاسی باشد. اختلافات حقوقی عبارتند از اختلافاتی که در مورد وجود یک حق و یا حدود و تأثیر و احترام و رعایت آن بین دول بروز می‌کند. این اختلافات به وسیله قواعد حقوقی حل و فصل می‌شوند. اختلافات در صورتی ماهیتی سیاسی می‌یابند که ناشی از تعارض منافع دول و یا تغییر حقوقی باشند. به موجب قراردادهای لوکارنو، وسیله تشخیص اختلافات سیاسی از حقوقی، رویه‌ای است که طرفین اختلافات نسبت به آن اتخاذ می‌نمایند نه موضوع اختلاف.^۲ در منشور ملل متحد که در تدوین آن تجربیات کشورها در زمینه حل اختلافات بین‌المللی، چه از دیدگاه نظری و چه از نقطه نظر عملی مورد توجه قرار گرفته، اختلافات بین‌المللی به صورت کلی به کاربرده شده و تفکیکی بین اختلافات حقوقی و سیاسی ذکر نشده است. نویسندگان حقوق بین‌الملل از دیر زمان به کوشش برای کشیدن نوعی خط مرزی علاقه‌مند بوده‌اند که به وسیله آن بتوان اختلافات سیاسی را از حقوقی جدا کرد. امروزه بیشتر نویسندگان گرایش دارند که تفاوت میان اختلافات حقوقی و سیاسی را وابسته به طرز تلقی‌های طرف‌های درگیر بدانند.^۳

راههای حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

الف. مبانی

اصولاً حل و فصل صلح‌آمیز مناقشات (Peaceful Resolution of Disputes)، به معنی حل منازعات بین‌المللی بدون رجوع به زور است. این روش دربردارنده روش‌های عملی است که طی آن مناقشات دولت‌ها در وظایف و حقوق اساسی‌شان، می‌تواند مورد حل و فصل قرار گیرد. هنگامی که صحبت از حل (Resolution) مناقشه‌ای می‌شود، غالباً تلاش یا کوشش‌هایی مد نظر است که در فضای به بن‌بست رسیدن حالت جنگی یا وجود احتمال‌های قوی مبنی بر وقوع جنگ، صورت

می‌گیرد. حل (Resolution) و حل و فصل (Settlement) از جهاتی با یکدیگر اختلاف دارند. حل و فصل یک مناقشه، یعنی پیشبرد یک سلسله تدابیر در جریان یک مسئله خاص یا مناقشه. اما حل یک مناقشه متضمن پاسخگویی به نیازها و منافع اطراف مناقشه، به وسیله توافق مشترک است. در یک حل واقعی، هیچ یک از طرف‌ها آرزو نمی‌کند که توافق را رد کنند، حتی اگر شرایط قدرت تغییر کند. معیار اصلی و نهایی برای اینکه آیا مناقشه حل شده است نتایج و دستاوردهای منطبق با استانداردهای مورد توافق دوجانبه و براساس عدالت و انصاف می‌باشد. طبق نظریه اکثریت علمای حقوق بین‌المللی، اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی تعهدی مثبت در جهت حل و فصل درگیری‌های بین‌المللی است. آنها معتقدند که کشورها باید از راه‌های مسالمت‌آمیز، فعالانه در جهت حل مناقشات بین‌المللی بکوشند. بر این اساس، مقررات مندرج در بند ۳ ماده ۲ منشور ملل متحد که مقرر می‌دارد «اعضای سازمان اختلافات بین‌المللی خود را به وسایل مسالمت‌آمیز تصفیه کنند، به نحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و همچنین عدالت به مخاطره نیفتد» تعهدی مثبت را بر عهده کشورهای عضو می‌گذارد. البته کشورها در انتخاب روشها و راه‌هایی که به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی بینجامد، آزاد هستند.^۴

این آزادی در انتخاب روش در ماده ۳۳ منشور ملل متحد نیز مورد تأکید قرار گرفته است. بر این اساس: «طرفین هر اختلاف که ادامه آن ممکن است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد، باید پیش از هر چیز از راه مذاکره، تحقیق، میانجی‌گری، سازش، داوری، تصفیه قضایی، توسل به مؤسسات و ترتیبات بین‌المللی و یا دیگر راه‌های مسالمت‌آمیز به انتخاب خود مبادرت ورزند.» به دنبال تصویب منشور، تاکنون چهار بار مجمع عمومی سازمان ملل متحد بر ضرورت حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات تأکید کرده است که در این رابطه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل: مربوط به روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها (قطعنامه ۲۶۲۵ مورخ ۱۹۷۰):

۲. اعلامیه مانیل: تأکید بر دو اصل عدم توسل به زور در روابط بین‌الملل و اصل توسل به راه‌های مسالمت‌آمیز (قطعنامه ۵۹۰-۳۷ مورخ ۱۹۸۲):

۳. قطعنامه مربوط به حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی (قطعنامه مصوبه ۹ نوامبر

(۱۹۸۷)؛

۴. قطعنامه مربوط به حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی (قطعنامه مصوبه ۱۱ نوامبر

۱۹۸۸).^۵

ب. روشها

مناقشات بین‌المللی را می‌توان به سه شیوه حل و فصل نمود:

۱. روش دیپلماتیک که شامل تماسهای مستقیم و غیرمستقیم طرفین اختلاف و میانجی‌گری و وساطت دول یا اشخاص ثالث می‌گردد؛
۲. روش تصفیۀ قضایی که در برگیرنده حکمیت و داوری و یا پذیرش رأی دیوان بین‌المللی دادگستری است؛

۳. از طریق سازمان‌های بین‌المللی و به ویژه سازمان ملل متحد.

هنگام بحث از مراحل و اشکال کاهش و تخفیف خشونت، که می‌تواند حل واقعی و کامل مناقشه را در برداشته باشد، مذاکره اقدامی در جهت کنترل مناقشه است. مذاکره تبادل حقایق، ایده‌ها و قول و قرارها بین دو طرف یا بیشتر با هدف توسعه رضایت‌بخش دوجانبه مناقشه است.^۶ هدف از مذاکره مشخص ساختن زمینه‌های نفع و خصومت مشترک است تا طرفین بتوانند نفع مشترک را شناسایی کنند.^۷ اما غالباً چنین رهیافتی دشوار و سخت می‌باشد. طرفین مناقشه حتی در صورت فراهم بودن مقدمات لازم، به دشواری می‌توانند مذاکرات را به صورت دوجانبه آغاز نمایند. از این دیدگاه، میانجی‌گری، فرآیندی بر مبنای مذاکره به وسیله طرف سوم است که از اقتدار رسمی برخوردار نیست، اما در روابط طرفین متخاصم ایفای نقش می‌کند. غالباً میانجی‌گری را یکی از دو روش عمومی سیاسی و دیپلماتیک برای حل صلح‌آمیز منازعات به شمار آورده‌اند. روش‌های دیگر شامل مذاکرات سیاسی، مساعی جمیله، تحقیق و مصالحه نیز وجود دارد. البته رویه حقوقی هم مطرح است که مربوط به استعمال و کاربرد حقوق بین‌الملل در حل مسالمت‌آمیز مناقشات می‌باشد.^۸

میانجی‌گری از منظر حقوق بین‌الملل

نخستین قواعد جامع برای حل اختلافات بین‌المللی از طریق میانجی‌گری و پایمردی به موجب قرارداد اول کنفرانس ۱۸۹۹ لاهه اتخاذ گردید. این قرارداد و قرارداد اول کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه، پایه‌های قواعد مشابهی را در تعداد بی‌شماری از قراردادهای بین‌المللی که براساس ضوابط حقوق بین‌الملل منعقد شده‌اند، تشکیل می‌دهد.^۹ با اینکه کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه تفاوت چندانی میان مساعی جمیله و میانجی‌گری قائل نشده است با وجود این به نظر می‌رسد که تفاوت‌های قابل‌ذکری بین این دو تکنیک مذاکره وجود دارد.^{۱۰}

به طور کلی، میانجی‌گری امری است کاملاً اختیاری، اما باید متذکر شد که به موجب برخی قراردادهای چندجانبه بین‌المللی، نوع ویژه‌ای از میانجی‌گری که جنبه اجباری دارد نیز ابداع شده است در این نوع میانجی‌گری، دو یا چند دولت توافق می‌کنند در صورتی که بین آنها کشمکش و اختلافی رخ دهد به دولت ثالثی که به عنوان میانجی قبول کرده‌اند رجوع کنند تا آن دولت به رفع اختلاف اقدام کند. توسل به میانجی‌گری اجباری نخستین‌بار در کنگره ۱۸۵۶ پاریس اعلام گردید و دول امضا کننده عهدنامه پاریس موافقت نمودند در صورت بروز اختلاف بین خود از طریق میانجی‌گری اقدام نمایند. طبق ماده ۸ قرارداد اول کنفرانس دوم لاهه نیز دولت‌ها می‌توانند موافقت کنند که در حل اختلافات خود هر کدام یک دولت را به عنوان میانجی انتخاب کنند و در صورتی که اختلافی بروز کرد، دول میانجی برای رفع آن مذاکره کنند و در حقیقت با این اقدام که قبل از بروز اختلاف انجام می‌گیرد، طرفین دعوی بنابر توافق قبلی از خود سلب اختیار کرده و آن را به دولت میانجی واگذار می‌کنند. باید توجه داشت که میانجی‌گری اجباری در عمل چندان مورد توجه واقع نشده است.^{۱۱} در مجموع، میانجی‌گری امری است اختیاری هم از لحاظ میانجی و هم از لحاظ اصحاب دعوی و این ویژگی شامل تمامی اجزای این بنیان حقوقی می‌شود و مراتب زیر را در بر می‌گیرد:

الف. اراده و میل کشور میانجی که به هیچ وجه مجبور نیست وساطت خود را پیشنهاد

کند؛

ب. طرز رفتار کشورهای طرف اختلاف که کاملاً در رد یا قبول پیشنهاد وساطت مختار

و آزاد هستند؛

ج. نتیجه میانجی‌گری نیز برای طرفین اختلاف، الزامی به وجود نمی‌آورد و در قبال آن بی‌اثر و بی‌اعتبار است.

امروزه پایمردی و میانجی‌گری در اکثر موارد در چارچوب سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی برای رفع اختلافات کشورها بکار برده می‌شود.

تمایز میانجی‌گری با مساعی جمیله و داوری

میانجی‌گری و مساعی جمیله هر دو از رهیافت‌های حل سیاسی مناقشات و داوری به حساب می‌آیند و به عنوان روش حقوقی برای حل مناقشات تلقی می‌شوند. عمده‌ترین وجه تمایز مساعی جمیله و میانجی‌گری، این است که در میان مساعی جمیله طرف ثالث ارائه راه حل نمی‌کند، بلکه در حد کسب توافق طرفین متخاصم به برگزاری گفتگوهای مستقیم اقدام می‌کند. به عبارت دیگر، طرف ثالث در مساعی جمیله، به عنوان «یک کانال تماس» عمل می‌کند و فراتر از آن فعالیتی نمی‌کند و به هیچ‌رو خود را در موضوع مورد مناقشه دخالت نمی‌دهد.^{۱۲} در حالی که میانجی‌گری، رفتاری پیشروانه و مداخله‌جویانه دارد، دخالت در موضوع مناقشه و ارائه رهیافت‌هایی برای سامان‌دهی آن که در خلال میانجی‌گری صورت می‌گیرد، وجه بارز و منحصر به فرد رفتار میانجی‌گری است. میانجی‌گری و داوری در اینکه هر دو به دخالت یک شخص ثالث در حل اختلافات بر می‌گردد، از وجه مشترک برخوردارند. داور می‌کوشد تا با اتخاذ تصمیم در موضوع مناقشه، به طرف‌های منازعه کمک کند. تصمیم‌گیری، وجه بارز و مشخص داوری است که در واقع به احاله اولیه اراده طرفین منازعه مبنی بر ارائه راه حل از طرف داور یا حکم باز می‌گردد، در حالی که میانجی به طرفین کمک می‌کند تا خود به یک تصمیم برسند. میانجی نقش پیشنهاد دهنده و مشاور را ایفا می‌کند و خود تصمیم نمی‌گیرد و تصمیم‌گیری را به طرفین مناقشه واگذار می‌کند.^{۱۳}

رویکرد برخی از صاحب‌نظران نسبت به میانجی‌گری

برای مدت‌های مدید، تحقیق درباره میانجی‌گری با مشکل کمبود اطلاعات مواجه بود. کارورزان میانجی‌گری، اعم از رسمی و غیررسمی، مایل بودند برداشت خود را به صورت تجربه‌ای محرمانه و در پشت درهای بسته نگه دارند؛ محققین نیز شرایط را برای بررسی سازمان یافته موضوع مناسب نمی‌دانستند. هیچ عقیده‌ای هم مبنی بر امکان ارائه طرح نمونه رفتارهای مشخص، و یا تعیین چارچوبی در رابطه با نحوه ارزیابی میانجی‌گری وجود نداشت. گاهی اوقات در گذشته رابطه بین میانجی‌گری بین‌المللی و نتیجه آن اعم از موفقیت کامل یا شکست و یا موفقیت جزئی، بدون آنکه در مورد آن هیچ‌گونه نظریه‌پردازی صورت گیرد، مطرح می‌شد. پس از جنگ جهانی دوم، با توجه به خسارات عظیمی که جهان برای جنگ‌ها پرداخت کرده بود رویکرد سیاستمداران نسبت به راه‌حل‌های صلح‌آمیز مناقشات تغییر کرد و زمینه مناسبی فراهم شد تا اندیشمندان روابط بین‌الملل نسبت به موضوع میانجی‌گری بیش از پیش توجه نموده و نظریه‌پردازی نمایند. به همین رو در این دوران تعاریف فراوانی از میانجی‌گری شده است که بعضی از آنها کلی و بعضی دیگر خاص می‌باشند. هر تعریفی که مورد استفاده قرار گرفته شود، یک یا چند مورد از صفات اصلی میانجی‌گری را بیان می‌کند. تعدد تعاریف می‌تواند گاه باعث به وجود آمدن ابهامات بیشتر و نه روشن نمودن مطلب گردد. بسیاری از تعاریف تلاش خود را صرف بیان مطالب زیر کرده‌اند:

الف. مفهوم و اهداف میانجی‌گری؛

ب. مجزا نمودن میانجی‌گری از دیگر اقدامات مرسوم در رابطه با دخالت طرف سوم از جمله دادرسی؛

ج. تشریح و توصیف صفات میانجی.

از دیدگاه تورشتاین اکهوف^(۱) میانجی‌گری شامل «اعمال نفوذ بر طرفین دعوی برای رسیدن به توافق از طریق به کارگیری علایق آنها می‌باشد» این تعریف بسیار ساده و غیرکامل است و پیچیدگی‌های میانجی‌گری را پوشش نمی‌دهد. لارس استنلو^(۲) میانجی‌گری را بدین صورت توضیح می‌دهد: «عملی است که توسط طرف ثالث و با کوشش شخصی به منظور تسهیل

1. Torstein Eckhoff

2. Lars Stenelo

در حل مشکلات مورد اختلاف بین طرفین مناقشه ابداع گردیده و تضمینی برای دستیابی به مذاکرات مورد توافق می‌باشد.^{۱۴} تعریف استنلو حداقل شایستگی آن را دارد که به عنوان یک شناخت از طبیعت فعال و اهداف میانجی‌گری مطرح شود. این تعریف کما بیش مانند تعریف درایزک^(۱) و هانتز^(۲) از میانجی‌گری است که عبارتست از: «مرحله‌ای که طی آن دو طرف دعوی تلاش خود را برای دستیابی به یک راه حل دوجانبه تحت حمایت طرف سوم از طریق طرح منطقی اختلافشان مبذول می‌دارند».^{۱۵}

در صورت تمرکز بر اهداف میانجی‌گری و مراحل میانجی‌گری می‌توان به تعریف اورن‌یانگ رجوع نمود: «انجام هرگونه اقدام از طرف هر بازیگری که طرف مستقیم بحران نبوده و به منظور حل، کاهش و یا رفع یک مشکل و یا مشکلات از طریق مذاکرات بعمل می‌آید، میانجی‌گری نامیده می‌شود، و نتیجه این امر ایجاد تسهیلات در پایان بخشیدن به بحران می‌باشد».^{۱۶} به صورت بسیار مشابهی کریس میچل میانجی‌گری را بدین صورت تشریح می‌کند: «میانجی‌گری یک فعالیت مداخله‌گرانه است، که توسط یک طرف ثالث با انگیزه مقدماتی برای دستیابی به مصالحه در رابطه با یک موضوع مورد مشاجره و یا حداقل به منظور پایان بخشیدن به درهم گسیختگی‌های بحران‌ساز بین طرفین یک دعوی انجام می‌پذیرد».^{۱۷} تعریف جامع‌تری در مورد عمل میانجی‌گری توسط بلیک و موتون ارائه شده است: «میانجی‌گری، دخالت طرف سوم است که، اول مشکل را بررسی و تعریف می‌کند، سپس با هر گروه به صورت جداگانه گفتگو کرده و با طرح توصیه‌هایی که تنظیم خواهند شد به راه حل مورد توافق دوجانبه‌ای دست می‌یابد».^{۱۸} در اکثر تعریف‌ها اهمیت واژه «بی‌طرفی» مورد تأکید قرار گرفته است. مثلاً بینگ‌هام میانجی‌گری را به این شکل تشریح می‌کند: «کمک یک طرف سوم بی‌طرف در مذاکرات».^{۱۹} فول برگ و تیلور میانجی‌گری را از این دید ملاحظه نموده‌اند: «اقدامی که از طریق آن، طرفین درگیر با همراهی و کمک یک شخص یا اشخاص بی‌طرف از طریق تعیین یک روش معین زمینه‌های مناقشه را آرام ساخته و بر ارائه راه‌های مختلف تسهیل‌کننده به منظور اخذ رویه‌ای که منتهی به عقد قرارداد مرضی‌الطرفین که منطبق با نیازهای طرفین باشد، اقدام نمایند».^{۲۰} چارلز مور توجه خود را معطوف

1. Dryzek

2. Hunter

به عمل و صفت میانجی‌گری نموده و در توصیف خود از میانجی‌گری آن را از لحاظ مضمون به شرح زیر تعریف می‌کند: «دخالت داوطلبانه در یک مناقشه یا مذاکره از جانب طرف سوم بی‌طرف، غیروابسته و مورد قبول، و بدون هیچ‌گونه اختیارات قانونی در زمینه اخذ تصمیم، به امید آنکه طرفین دعوا به راه حلی دست یابند.»^{۲۱} دیویس و دوگان کوشیده‌اند تا ماهیت، اهداف، صفتها و روشهای کاربردی میانجی‌گری را بیان نمایند: «روش دستیابی به تراضی از طریق طرف سوم، به طور اصولی بستگی مستقیم به نحوه مذاکراتی دارد که یک شخص ماهر، بی‌طرف و غیر ذینفع در کمک برای تغییر عقاید طرفین از طریق بکارگیری غیر اجباری ابزارهای مختلف تشویقی برای دستیابی به توافقی پایدار در رابطه با مفاد مورد بحث بعمل خواهد آورد.»^{۲۲} ویلیام سیمکین در باب کیفیات مطلوب میانجی‌گری مفصلاً به شرح و تفسیر پرداخته است. در اینجا به اختصار به مطالب وی اشاره می‌کنیم. او با حالت طنز آمیزی می‌نویسد که میانجی باید دارای شرایط ذیل باشد:

۱. صبر ایوب؛

۲. صمیمیت و خصلتهای (بولداگ‌وار)^(۱) مردم انگلیس؛

۳. بذله‌گویی ایرلندی‌ها؛

۴. تاب و تحمل فیزیکی دونده ماراتون؛

۵. توان جا خالی دادن یک هافبک در میانه میدان؛

۶. تزویر و روباه صفتی ماکیاولی؛

۷. مهارت‌های یک روانشناس در کشف شخصیت؛

۸. ویژگی‌های یک آدم لال در اعتماد به خود؛

۹. پوست کلفتی کرگدن؛

۱۰. فرزانیگی سلیمان.

مواردی که ویلیام سیمکین به صورت کنایه مطرح نموده است حکایت از سختی کار میانجی‌گری دارد. او برای نیل به موفقیت، پشتکار و انعطاف را عواملی بسیار مهم و اساسی می‌داند و با حالت جدی‌تری موارد ذیل را اضافه می‌کند:

۱. Bulldog کنایه از وفاداری و مقاوم بودن.

۱. صداقت و بی‌طرفی آشکار؛
۲. شناخت بنیانی از فرآیند چانه‌زنی جمعی و اعتقاد به آن؛
۳. ایمانی جاذم نسبت به اختیارگرایی در مقابل خودکامگی؛
۴. اعتقاد بنیادی به ارزش‌ها و ظرفیت‌های انسانی توأم با قابلیت ارزیابی نقاط ضعف و قوت فردی؛
۵. توان عملی و زیرکانه در تحلیل آنچه موجود است، در تبیین با آنچه ممکن است مطلوب باشد؛

۶. سابقه و منیت فردی مکفی، متکیف به رغبت به افتادگی.^{۳۳}

میانجی‌گری در واقع امری پیچیده و متغیراست و منوط به بررسی تأثیر متقابل اقدامات میانجی با تکیه بر بعضی منابع و علایق در زمینه مناقشه و یا نتایج حاصل از آن از یک‌سو و طرفین مناقشه یا نمایندگان آنها از سوی دیگر می‌باشد. داشتن یک تعریف جامع برای درک واقعیت ضروری است. به نظر می‌رسد تعریف برکوویچ و رابین به حد کافی جامع و مانع می‌باشد. از این رو، این تعریف می‌تواند به نحوی مناسب بازگو کننده پیام اصلی تعاریف دیگر باشد. از دیدگاه این دو صاحب‌نظر میانجی‌گری رویدادی است مسالمت‌آمیز، که بدون بهره‌گیری از نیروی فیزیکی یا اقتدار قانونی برای رفع تعارض موجود بین تلاشهای طرفین یک مناقشه از سوی شخص ثالثی که درگیر در مناقشه نیست، مطرح می‌شود. باشد که از این طریق، شخص ثالث در قالب شخص گروه، دولت یا سازمان، با تأثیر بر برداشتها و رفتارهای طرفین مناقشه دعوا را به طور مسالمت‌آمیز کارگردانی کند.^{۳۴} به نظر می‌رسد در این تعریف به جلوه‌های مختلف مسئله میانجی‌گری عنایت شده است. از جمله می‌توان موارد زیر را در این تعریف دید: الف. طرفین مناقشه؛ ب. میانجی؛ ج. عمل میانجی‌گری؛ د. زمینه میانجی‌گری.

دامنه بین این عناصر مشخص کننده ذات، کیفیت و میزان اثرگذاری اشکال مختلف میانجی‌گری است. با وجود این‌گونه تعاریف و اظهار نظرهای دو پهلوی، ممکن است بعضی بررسی موضوع میانجی‌گری را بحثی بیهوده و مبهم تصور نمایند، اما به طور قطع این‌گونه نخواهد بود. هزاران نمونه از احتمال میانجی‌گری با دامنه وسیع و نقش حیاتی آن ایجاب می‌کند که کوشش

لازم برای شناخت آن مبذول گردد. همچنانکه در این مقاله به برخی از ابعاد میانجی‌گری از دیدگاه نظری توجه شده است، بجاست که دیگر ابعاد آن نیز مورد تحقیق قرار گیرد.

رهیافت‌های نظری در مطالعه میانجی‌گری

برخی از نظریه‌پردازان میانجی‌گری که تحت تأثیر تغییر و تکامل سازمانی بوده‌اند، رهیافت صرفاً توصیفی را برای مطالعه میانجی‌گری کافی نمی‌دانند و به همین دلیل به سوی رهیافت تجویزی حرکت می‌کنند. جوهره کلی رهیافت تجویزی این است، که میانجی‌گری در برگیرنده مجموعه‌ای از متخصصان رفتارگرا و اجتماعی است که شکل مشاوره و غیر ارزیابانه را به خود می‌گیرد و با استفاده از استراتژی‌های تسهیل‌کننده می‌تواند آغازگر تحول باشد و نتایج مثبتی را به بار آورد. رهیافت هنجاری و رهیافت ایده‌نگار هیچ‌کدام کاملاً رضایت‌بخش نیستند. همچنین رهیافت توصیفی هر یک از موارد میانجی‌گری را متفاوت از مورد دیگر می‌داند و لذا بحث درباره انواع میانجی‌گری و نتایج یک منازعه بی‌معنی است. رهیافت توصیفی فرض می‌کند که هیچ منازعه‌ای خیلی طولانی نیست و میانجی‌گران با تجربه و طرف‌های ثالث موانع مربوط به میانجی‌گری را از میان بر می‌دارند. هیچ‌کدام از این دو رهیافت انگیزه بیشتری برای پژوهش تجربی را موجب نمی‌شود. رهیافت مقبول‌تر برای مطالعه میانجی‌گری بین‌المللی رهیافتی است که ترجیح می‌دهیم آن را رهیافت رخدادپذیری (احتمال‌پذیری) بنامیم. این رهیافت نتایج تلاش‌های میانجی‌گری را مشروط به برخی از متغیرهای محیطی و فرآیندی می‌داند. رهیافت رخدادپذیری پژوهش سیستماتیک تجربی را تشویق می‌کند. زیرا این رهیافت متغیرها و صفات را با معیارهای عملی واضح بیان می‌کند. این رهیافت همچنین ما را در شناخت ویژگی‌های عوامل تعیین‌کننده میانجی‌گری و طراحی یک نظریه پایه‌ای در میانجی‌گری بین‌المللی یاری می‌دهد.^{۲۵}

ماهیت میانجی‌گری

میانجی‌گری به عنوان یک روش و رویه برای کنترل منازعه و حل و فصل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز، تاریخ طولانی در فرهنگ‌های مختلف دارد. میانجی‌گری در نیم قرن گذشته

به عنوان یک روش در مدیریت معارضه نقش رو به گسترش و مهمی را در روابط بین‌المللی به خود اختصاص داده است. در بند ۱ ماده ۳۳، منشور سازمان ملل متحد توصیه‌های لازم به کلیه اعضا جهت حل مناقشات از طریق میانجی‌گری شده است. بررسی‌های تجربی نمایانگر رضایت قابل توجه دولتهایی است که از این روش استفاده نموده‌اند. میانجی‌گری بین‌المللی به اندازه خود موضوع «معارضه» عمومیت یافته است. در صحنه بین‌المللی که با منازعات تشدید شونده دائمی و همراه با هرج و مرج و فقدان «قواعد بازی» پذیرفته شده روبه رو می‌باشیم، میانجی‌گری به اندازه خود منازعه متداول است. در مسائل مربوط به میانجی‌گری بیش از هر چیز لازم است که به ماهیت مناقشات بین‌المللی نیز توجه شود. مناقشات بین‌المللی وقایع یک شکل و ثابتی نیستند. آنها با توجه به وضعیت طرفین درگیر، درجه اهمیت، عکس‌العمل طرفین، مفاهیم و تحولات مورد مناقشه تغییر می‌پذیرند. زمینه وجودی بروز مناقشه بر مراحل عمل، میانجی، موضوع میانجی‌گری، و نتایج حاصله اثر می‌گذارد. میانجی‌گری نیز با توجه به زمینه و چگونگی موقعیت مناقشه تغییر شکل و ماهیت می‌دهد. نقش‌های ویژه، اعتقادات، انگیزه‌ها، رفتارها و نمادهایی که معارضات بین‌المللی را به وجود می‌آورند نیز بر نحوه میانجی‌گری اثر گذاشته و چه بسا هدایت‌کننده آن می‌باشند. میانجی‌گری بین دو کشور دوست نیازمند شکلی متفاوت، ترتیباتی متفاوت، و استراتژی‌ای متفاوت نسبت به میانجی‌گری بین دو کشور متخاصم است. محتوی و انجام عمل میانجی‌گری بر چگونگی وضعیت و طبیعت طرفین درگیر عیناً مانند یک واقعه اجتماعی تأثیرگذار است.

ارائه الگویی تئوریک از میانجی‌گری، می‌تواند در شناخت عمیق ظرایف و دقایق یک مناقشه مؤثر واقع شود. ارائه الگویی تئوریک به معنای درک تمامی پیچیدگی‌های یک مناقشه و راهبردهای میانجی‌گری نیست، بلکه ترسیم‌کننده چارچوبی برای فهم کلی و آشنایی بیشتر با این ابزار دیپلماتیک و مفاهیم و تعاریف میانجی‌گری می‌باشد. میانجی‌گری به صورت‌های گوناگون از جانب عوامل مختلف از جمله افراد، دولتهای رسمی، واحدهای مذهبی، سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی، گروههای ویژه، دولتهای کوچک و بزرگ بکار گرفته می‌شود. طبیعی است که هر کارگزار میانجی‌گری براساس موقعیت، منافع شخصی، برداشتها و منابع به میانجی‌گری روی

می‌آورد. بنا به مقتضا و ماهیت شعلی و اغراض میانجی‌ها دامنه رفتاری آنان نیز تحول می‌یابد. می‌توان این دامنه را مشتمل بر طیفهای مختلف گرفت. میانجی‌گری یک روند واحد ندارد بلکه یک مجموعه مستمر از فعالیتهای مرتبط با بازیگران، تصمیمات و شرایط است، به زبان دیگر می‌توان گفت میانجی‌گری در بر گیرنده مجموعه‌ای از رفتارهاست که دامنه آن از طیف کاملاً غیرفعال (ارائه مساعی جمیله) تا طیف کاملاً فعال (فشار به طرفین مناقشه) را شامل می‌شود. میانجی‌گری انواع متعدد دارد و به اندازه طرفین مختلف درگیر در مناقشه می‌تواند از تنوع و گوناگونی برخوردار باشد. در ورای همه مفاهیم بیان شده، میانجی‌گری به معنای اقدام برای جلب توافق و تأثیرگذاری بر طرفین معارضه تعریف شده است و این امر مبین توانایی میانجی‌گری برای حل مشکلات، جلب نظر موافق طرفین درگیر در مناقشه و درک وضعیت‌های متفاوت موارد فوق‌الذکر می‌باشد. جوهر اصلی بحث میانجی‌گری احتمالاً به همین موارد محدود می‌شود. دیگر بحث‌ها تنها می‌تواند بر غنای امر بیفزاید، و احتمالاً در ماهیت بحث تفاوت ایجاد نمی‌کند. برای توضیح این بحث می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نقش میانجی در جهت تمديد و استمرار كوشش‌های طرفین دعوی و مدیریت معارضه می‌باشد؛
۲. میانجی‌گری به عنوان نوعی دخالت غیر قهری، غیر متجاوزانه و غیر الزامی در یک معارضه است؛
۳. فرد، افراد و یا نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توانند در مناقشات میانجی‌گری نمایند؛
۴. میانجی‌گری به مثابه تبدیل مناقشه از دوجانبه به سه‌جانبه جهت ایجاد تغییر در رفتارها و ایجاد زمینه‌های مناسب‌تر برای دستیابی به توافق نهایی می‌باشد؛
۵. ورود یک میانجی به منظور تأثیرگذاری، تغییر عقاید، حل مشکل، اصلاح و یا به گونه‌ای تحت نفوذ قرار دادن یک معارضه و طرفین مناقشه می‌باشد؛
۶. نقش، شناخت، تفکرات، آگاهی، منابع و علایق شخصی و یا گروهی میانجی به عنوان یک طرف مهم و ذی‌علاقه در مناقشه بسیار با اهمیت می‌باشد؛

۷. طرحها و ابتکارات میانجی‌گری باید به عنوان تلاشی داوطلبانه در خدمت تأثیرگذاری بر طرفین درگیر و مدیریت مناقشه باشد؛

۸. موفقیت میانجی‌گری رابطه مستقیم با کاهش اختلافات و درگیری‌ها و نهایتاً حل و فصل مناقشه دارد.

شکل و خصوصیات میانجی‌گری در یک معارضه بین‌المللی از طریق تأثیر متقابل متغیرهای قرینه و هویت میانجی تعیین خواهد شد، اهمیت این تأثیر متقابل را می‌توان مورد تأکید مجدد قرار داد. به عنوان نمونه، می‌توان اظهار داشت که ممکن است در یک میانجی‌گری، مهارت میانجی بر روند مذاکرات مؤثر باشد، اما در عمل به نتیجه مؤثری ختم نشود. علاوه بر تأثیر میانجی‌گری، مسائل دیگری نیز مطرح است که در بهره‌گیری و یا عدم بهره‌گیری از میانجی‌گری تأثیر می‌گذارد. به نظر برکوویچ^{۲۶} بعضی از موارد مهمی که کاربرد میانجی‌گری را به عنوان یک ابزار فراهم می‌سازد عبارتند از:

- الف. معارضه برای زمان طولانی ادامه داشته و شکل پیچیده‌ای به خود گرفته باشد؛
- ب. تلاش طرفین معارضه به بن‌بست ختم شده باشد؛
- ج. هیچ یک از طرفین معارضه آمادگی تحمل هزینه‌های بیشتر یا از دست دادن جان افراد بیشتری را نداشته باشند؛
- د. دو طرف معارضه آمادگی لازم را برای همکاری جهت شکستن جو باتکلیفی داشته باشند.

حال اگر از دیدگاه طرفین مناقشه به موضوع پرداخته شود و لازم باشد نسبت به برخی از انگیزه‌ها و تمایلات طرفین درگیر برای پذیرش میانجی به امید دستیابی به اهدافشان اظهار نظر شود، می‌توان موارد زیر را از دیدگاه و منظری دیگر مطرح نمود:

الف. مغتنم شمردن میانجی‌گری از جانب هریک از طرفین به امید آنکه میانجی طرف دیگر را تحت تأثیر قرار دهد؛

ب. طرفین مناقشه ممکن است میانجی‌گری را به صورت نمایشی و با هدف نشان دادن تعهدات خود به صلح مورد نظر قرار دهند؛

ج. طرفین مناقشه ممکن است به این علت که میانجی‌گری می‌تواند به عنوان هشدار دهنده، ممیز، و یا ضامن اجرایی موافقت‌های حاصل شده عمل نماید، به آن احساس نیاز کنند؛
د. طرفین مناقشه ممکن است میانجی‌گری را برای انتقال نظریات خود و برقراری ارتباط با طرف مقابل مورد استفاده قرار دهند.

با عنایت به مطالب مطرح شده می‌توان گفت، طرفین مناقشه و میانجی دارای نقش و انگیزه‌های بسیار هستند که آنها را ترغیب می‌نماید میانجی‌گری را مورد پذیرش قرار دهند.

نقش میانجی در مناقشات بین‌المللی

تمامی میانجی‌های بین‌المللی در چارچوب سیستم تبادل نظر و اعمال نفوذ عمل می‌کنند. عوامل چنین سیستمی شامل ارتباطات، تجربه، توقعات طرفین مناقشه، منابع و منافع میانجی می‌باشد. تأثیرات این عوامل بر یکدیگر تعیین کننده طبیعت و میزان اثرگذاری میانجی‌گری است. صرف‌نظر از اینکه میانجی‌ها در زمره شخصیتها، دولتها و یا سازمانها باشند همگی آنها امید دارند بتوانند با تأثیرگذاری، تغییر و اصلاح یک یا چندعامل به گونه‌ای مؤثر واقع شوند. این امر به منزله مهمترین محور میانجی‌گری بین‌المللی می‌باشد و جنبه‌ای است که باید درک گردیده و در صورتی که هدف عبارت از بهبود امور اجرایی و افزایش کارایی باشد بکار گرفته شود. عموماً ما نقش‌های مختلفی را پیشنهاد می‌کنیم که باید برای میانجی تشریح گردیده و راههای حصول به اهداف آن مشخص شود. خصوصیات نقش میانجی را می‌توان از راههای گوناگون تعیین نمود، به عنوان مثال، جفری رابین به یک رشته پیشنهادهای جامع از نقشهای دوگانه و متمایز از جمله نقش‌های رسمی در مقابل غیررسمی، افراد در مقابل نمایندگان منتخب، دعوت‌شدگان در مقابل غیر دعوت‌شدگان، مستقیم در مقابل غیرمستقیم، محتوایی در مقابل عملی، دائم در برابر موقت، پایان دهنده مناقشه در مقابل تداوم دهنده آن پرداخته است.^{۲۷} استولبرگ به‌گونه‌ای سنتی‌تر به این امر پرداخته و فهرستی از نقش‌های میانجی‌گری را عنوان نموده که شامل رابط، ناصح، انتقال دهنده، تعمیم دهنده منابع، حامل خبرهای بد، عنصر واقع‌نگر و سپربلا می‌باشد.^{۲۸} سوسکیند و کرویک شانک تصورشان از میانجی‌گری عمدتاً چانه‌زنی و مذاکره است و عوامل زنده و متحرکی

را از طریق دخالت دادن نقش‌هایی (از جمله نمایندگان، ابداعات اختیاری، اندرزگو) در رابطه با مراحل مختلف مذاکره مورد بحث قرار داده‌اند.^{۲۹} هریک از این نقش‌ها در طول دوران مناقشه در جایگاه ویژه خود قرار دارند. بحث در زمینه انجام کامل یک نقش توسط میانجی چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. واقعیت تجربیات عملی مبین آن است که بسیاری از میانجی‌ها تنها از عهده انجام بخشی از نقش خود برخوردارند. بحث در مورد رفتار میانجی‌ها با در نظر گرفتن نقش‌های از پیش تعیین شده آنان به ما در درک اینکه، چگونه میانجی‌ها مختلف عمل می‌نمایند، و کدام عامل باعث شکل‌گیری چنین رفتارهایی می‌شود کمک نمی‌کند. طیف نقش میانجی‌ها از نقش انفعالی، به عنوان صرفاً تسهیل‌کننده، گرفته تا نقش فعال به عنوان مشوق یا پیشنهاد دهنده ایده‌های مورد تراضی متغیری می‌باشند و به آنها نمی‌توان به عنوان یک امر ایستا و غیر متحرک پرداخت. در حقیقت، میانجی‌ها ایفا کننده یک نقش یا چند نقش بوده و در صورت لزوم در حین میانجی‌گری آن را تغییر می‌دهند.

نظریاتی نیز در رد میانجی‌گری وجود دارد که در برخی موارد باعث انحراف و خنثی نمودن بررسی دقیق میانجی‌گری است. وضع نقش‌های ویژه یا یک سلسله از نقش‌های میانجی‌گری و اختیار نقش انفعالی یا فعال، بستگی قابل توجهی به ارتباط تصمیمات متخذه توسط میانجی در رابطه با نظرات توصیه شده ناشی از نقش ندارد، بلکه بستگی به زمینه معارضه و منافع و منابع میانجی دارد و این امر در میانجی‌گری بین افراد و میانجی‌گری بین‌المللی به یک میزان صدق می‌کند. نقش میانجی از ابعاد مختلف قابل بررسی می‌باشد و از هر منظر که به این فعالیت بنگریم اهمیت آن بیشتر نمایان می‌گردد. به همین جهت نظر برخی از اندیشمندان را در خصوص نقش میانجی مورد توجه قرار می‌دهیم. برخی از محققین نظیر آرتورمایر- از کارشناسان میانجی‌گری- بر جنبه‌های منحصر به فرد نقش میانجی و داشتن ابتکار لازم در مواقع حساس تأکید می‌کند و می‌گوید: «وظیفه میانجی وظیفه ساده‌ای نیست، وی همانند فردی است که کشتیرانی می‌کند و محدوده کارش به روشنی قابل تشخیص نیست. او از علم دریانوردی آگاه نیست و از تجربیات گذشتگان نیاموخته است. او هنرمندی است که حداکثر چند ستاره راهنما دارد و متکی به قدرت پیش‌بینی شخصی خویش می‌باشد.»^{۳۰} نظر ویلیام سیمکین از دیگر کارورزان در زمینه میانجی‌گری

کمتر ناامید کننده، اما در برگیرنده تأکیدات مشابهی می‌باشد: «متغیرهای میانجی‌گری آنقدر گوناگون هستند که به نظر می‌رسد تشریح نمونه رفتاری یک میانجی با توجه به توالی زمان، بکار بردن و یا نبردن اقدامات نظری گوناگون و قابل دسترس، تلاشی بیهوده باشد. نامعلوم بودن و استثنایی بودن میانجی‌گری مانند شبیحی عمل می‌کند که مدت مدیدی است که ما را غافلگیر نموده است، آگاهی اندکی در این مورد که چگونه می‌توان به نحو احسن میانجی‌گری را مطالعه نمود، وجود دارد. اما خوشبختانه اتفاق نظر قابل توجهی در این زمینه که این شبیح خاص باید مورد مطالعه قرار گیرد، وجود دارد.»^{۳۱}

نظریه جاکوب برکوویچ که بیشتر تحت تأثیر عوامل تعیین شده از جانب کارل استیونس^(۱) و تام شلینگ^(۲) می‌باشد مبین آن است که: «میانجی‌گری مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی دارای زمینه‌های متعدد برای بررسی است. نکته مهم در انجام بررسی، تشخیص موقعیت بکارگیری میانجی‌گری است، که این امر از عوامل اصلی و مهم در مبحث بررسی «عمل چانه‌زنی» به شمار می‌رود. امکان بررسی میانجی‌گری بدون آنکه این امر در چارچوب طرح کلی «مذاکرات چانه زنی» انجام شود، وجود ندارد.»^{۳۲} در همین راستا، شلینگ خاطرنشان می‌سازد که میانجی، احتمالاً به عنوان یک عنصر در ترتیبات ارتباطی، یا به عنوان یک طرف سوم با ساختار شخصی، مطرح می‌گردد.^{۳۳} تعاریف فوق از میانجی‌گری و نقش میانجی نشان می‌دهد این فعالیت حقوقی-دیپلماتیک بسیار دقیق و ظریف می‌باشد. فضای فکری میانجی‌گری نیازمند توجه به چارچوب کلی و ساختار مذاکرات به عنوان زمینه‌ای برای تأمین نظر طرفین دعوی جهت ایجاد ترتیباتی در رابطه با حل مناقشه می‌باشد. علاوه بر این، نقش میانجی نیز شایان توجه است. نمی‌توان نقش میانجی را به طور یک بعدی مورد مطالعه قرار داد. برخی میانجی را به عنوان یک عامل بیرونی غیر منتفع معرفی می‌کنند که به طور غیرمستقیم پیشنهاد دهنده راه حل می‌باشد. از نظر برخی دیگر، میانجی یک متخصص مطلع در برقراری ارتباطات و یا گروه کوچکی است که می‌تواند به گونه‌ای باعث تغییر نظر و ارزشهای طرفین دعوی گردد. به نظر می‌رسد هر دو نظر بسیار تقلیل‌گرایانه هستند. کاری که میانجی انجام می‌دهد یا مجاز به انجام آن است، کوشش شخصی

1. Carl Stevens

2. Tom Schelling

برای حل مناقشه می‌باشد. این امر تا حدی به شخصیت و شایستگی او و طرفین درگیر بستگی دارد و نیز اینکه، طرفین دعوی چه کسانی می‌باشند، زمینه معارضه چیست، طبیعت برخورد چه می‌باشد، اینها همه و همه عواملی هستند که بر نقش میانجی تأثیر می‌گذارند. استولبرگ^(۱) نقش میانجی را به مثابه یک فرآیند به حساب می‌آورد. در نظر او، میانجی‌گری یک مرحله پیش‌بینی شده در هنگام مذاکرات می‌باشد.

میانجی براساس محسنات میانجی‌گری، نقش‌های دیگری را نیز در این رابطه ایفا می‌کند. این نقش‌ها شامل کسب منافع، دریافت پاداش، و بکارگیری بعضی از نقش‌ها و سیاست‌ها می‌باشد. نقش میانجی انجام بخشی از این‌گونه دخالت‌ها می‌باشد. برای آنکه نقش میانجی مؤثر واقع گردد باید بین نقش مربوطه و موضوع مورد مداخله همسازی وجود داشته باشد. میانجی‌گری تنها در این صورت و بدین‌گونه است که می‌تواند در یک جریان تأثیرپذیری متقابل وارد عمل شود. ذکر این نکته ضروری است که انعطاف‌پذیری و انتخاب روشهای میانجی‌گری کم‌خطر برای مدیریت معارضه از سوی میانجی می‌تواند کمک مؤثری به درک متقابل از جانب طرفین مناقشه نماید و بستر مناسبی جهت پیشبرد امور میانجی‌گری فراهم کند. علاوه بر موارد عنوان شده، میانجی‌گری پدیده‌ای کم‌هزینه و بی‌خطر است و می‌تواند توسط شهروندان یا سازمانهای بین‌المللی و یا هر بازیگر دیگری که مورد پذیرش طرفین باشد اعمال گردد. میانجی‌گری موفق نیازمند تجربه، حرفه‌ای بودن و انعطاف‌پذیری و انتخاب روش‌های مناسب توسط میانجی می‌باشد. البته قضاوت این امر به عهده دیگر بازیگران مسلط بین‌المللی با توجه به نتیجه کار میانجی‌گری می‌باشد. اگرچه میانجی‌گری امری وقت‌گیر و جدی است، لکن تاکنون بندرت باعث وارد آمدن ضرر و زیان گردیده و اغلب اوقات زمینه‌های کمک به مدیریت معارضه را به صورت سازنده‌ای فراهم کرده است. البته نباید فراموش کرد که منافع مستتر میانجی نیز در این رابطه مد نظر قرار گرفته است.

1. Stulberg

انگیزه میانجی

فارغ از چگونگی نظریه یا روش میانجی‌گری در مناقشه، در عمل، اثر حضور میانجی برای ختم مناقشه به اثبات رسیده است. اما نکته مهم این است که انگیزه میانجی برای مداخله در مناقشه و تلاش برای حل آن چیست؟ و تا چه حد طرفین دعوا حاضر به پذیرش میانجی‌گری هستند؟ بررسی سنتی میانجی‌گری مبین آن است که هر دو طرف درگیر در مناقشه و فرد میانجی به دلایل مشترک ورود به امر مداخله را پذیرفته‌اند که آن تمایل به کاهش، رفع و یا حل یک مناقشه است. این علایق مشترک انسان‌دوستانه اگرچه ممکن است در چند مورد علت میانجی‌گری تعبیر گردد، لکن معمولاً وقتی با دیگر خواسته‌ها آمیخته می‌شوند، جنبه نوع پرستانه آن تضعیف می‌گردد. همه میانجی‌ها در ظاهر با انگیزه‌های انسان‌دوستانه و صلح خواهانه وارد مناقشات می‌شوند و به تلاش برای کاهش یا حل و فصل اختلافات می‌پردازند. در بررسی عمیق‌تر از انگیزه میانجی‌ها لازم است به این نکته مهم توجه شود که در ورای اهداف بشردوستانه، معمولاً اهداف دیگری نیز مد نظر می‌باشد. انگیزه و اهدافی که دولت‌ها از میانجی‌گری دنبال می‌کنند بیش از شخصیت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد. در اختلافات بین‌المللی دولت‌ها هنگامی میانجی‌گری می‌کنند که بخواهند خطری را از خود دور کنند یا برای خود سهم و نفوذی کسب نمایند. لزوماً این سهم مادی نیست بلکه می‌تواند دستاوردی غیرمادی مانند کسب اعتبار داشته باشد.

آنچه در ارتباط با بحث میانجی‌گری بیان کردیم با انگیزه و هدف حل و فصل مناقشه توسط میانجی بود، اما گاه اتفاق می‌افتد که منافع میانجی در راستای تداوم مناقشات قرار می‌گیرد. در نتیجه بعضی از میانجی‌ها از ارائه پیشنهاد و یا دادن طرح اجتناب می‌نمایند. این بدان معناست که در واقع الزاماً تمامی میانجی‌ها علاقه‌مند به ایجاد تراضی خاصی نیستند. در اینجا غرض و مقصد میانجی چیزی است که منافع او را تأمین می‌کند. همان طور که امکان دارد منافع میانجی در رفع مخاصمه باشد، این امکان نیز وجود دارد که منافع او در تداوم مخاصمه نهفته باشد. میانجی‌ها ممکن است بی‌طرف باشند و یا نباشند. البته این امر بستگی به مهارت میانجی دارد که با وجود جانبداری بتواند به عنوان میانجی پذیرفته شود. اما نمی‌توان فرض کرد که میانجی‌ها بی‌غرض هستند، البته بعضی از صاحب‌نظران مدعی هستند که آنها می‌توانند بی‌غرض باشند اما

به طور قطع نمی‌توانند بی‌طرف باشند. وجود هم‌زمان یک یا چند انگیزه ذکر شده، برای میانجی به صورت آگاهانه یا غیرآگاهانه، با توجه به موقعیت مناسب می‌تواند دلایل بسیار قاطع و قوی برای ابتکارات فردی در رابطه با میانجی‌گری غیررسمی قلمداد گردد. هنگامی که یک میانجی نماینده رسمی یک دولت یا یک سازمان است، مجموعه‌ای از انگیزه‌های دیگر نیز در این رابطه حائز اهمیت می‌گردند. بازیگران سیاسی از جمله افراد، می‌توانند به علل زیر مبتکر میانجی‌گری باشند:

- الف. دریافت دستور مشخص برای دخالت در مناقشه؛^{۳۴}
 - ب. تمایل احتمالی به انجام فعالیت‌هایی در رابطه با پایان دادن به مناقشه‌ای که ادامه آن مضر و برضد منافع سیاسی میانجی باشد؛
 - ج. ممکن است مستقیماً از جانب یک طرف یا دو طرف مناقشه درخواست میانجی‌گری صورت گرفته شده باشد.
 - د. حفاظت از ساختاری که دولت مداخله‌گر عضو آن محسوب می‌گردد (مانند میانجی‌گری مکرر ایالات متحده آمریکا بین یونان و ترکیه، که اعضای ناتو می‌باشند)؛
 - هـ. استفاده از میانجی‌گری به منظور گسترش و ارتقاء میزان نفوذ در طرفین مناقشه، یا یک طرف مناقشه.
- میانجی‌ها مانند دیگر بازیگران سیاسی درگیر در میانجی‌گری هزینه‌هایی را متقبل می‌شوند و معمولاً در قبال آن انتظار کسب منافع را دارند. از نقطه نظر میانجی‌گری شخصیت‌های غیررسمی، انگیزه‌های میانجی برای دخالت در موضوع می‌تواند شامل موارد زیر باشد:
- الف. علاقه به مفید واقع شدن در ایجاد تغییر در زمینه یک مناقشه درازمدت؛
 - ب. علاقه به نظارت، بررسی، و تأثیرگذاری بر یک معارضه واقعی بین‌المللی؛
 - ج. تمایل به دستیابی برای ایجاد ارتباط با رهبران سیاسی؛
 - د. تمایل بکارگیری مجموعه‌ای از ایده‌های ارائه شده در رابطه با مدیریت بحران و مباحثه در بعضی زمینه‌ها؛
 - هـ. تمایل به بسط افکار فردی و پیشرو، مواضع فردی یا زمینه‌های حرفه‌ای.

نتیجه‌گیری

مناقشه در طول تاریخ در تمام نظام‌های اجتماعی وجود داشته است. با پیشرفت تکنولوژی اعمال خشونت در جنگ‌ها و به تبع آن خسارات به صورت فزاینده‌ای افزایش یافت. پیشگیری از منازعات میانجی‌گری در مناقشات بین‌المللی در افکار عمومی مردم جهان و اندیشمندان و صاحب‌نظران اهمیت بالایی پیدا کرده است. میانجی‌گری انواع متعدد دارد و به اندازه طرفین مختلف درگیر در مناقشه می‌تواند از تنوع و گوناگونی برخوردار باشد. با توجه به اینکه نوع منازعات و طرف‌های درگیر در مناقشه با یکدیگر متفاوت می‌باشند لذا در ارتباط با میانجی‌گری دیدگاه‌های مختلفی از سوی اندیشمندان میانجی‌گری مطرح شده است. هریک از نظریه‌پردازان تلاش نموده‌اند با استفاده از مفاهیم، تعاریف و اهداف میانجی‌گری، چارچوبی برای فهم کلی و آشنایی بیشتر با این ابزار دیپلماتیک ترسیم کنند. ارائه الگویی تئوریک از میانجی‌گری موجب شناخت عمیق یک مناقشه خواهد شد.

در اکثر نظریه‌ها، میانجی‌گری به معنای اقدام برای جلب توافق و تأثیرگذاری بر طرفین مناقشه تعریف شده است. در این تعریف توانایی میانجی برای حل مشکلات، جلب نظر موافق طرفین درگیر در مناقشه و درک وضعیت‌های متفاوت بسیار مهم است و لذا برای رسیدن به یک تعریف جامع از میانجی‌گری لازم است چهار عنصر اساسی زمینه میانجی‌گری، طرفین مناقشه، میانجی و روش میانجی‌گری را تعریف نماییم:

۱. **زمینه میانجی‌گری:** زمینه میانجی‌گری در یک مناقشه زمانی فراهم می‌شود که تلاش طرفین مناقشه به بن‌بست رسیده باشد و هیچ یک آمادگی تحمل هزینه‌های اضافی و یا از دست دادن جان افراد بیشتری را نداشته باشند.

۲. **طرفین مناقشه:** دو طرف مناقشه باید از نظر ذهنی و شرایط اجتماعی به طور کلی آمادگی حل و فصل مناقشه را داشته باشند و تا حدی به میانجی اعتماد نمایند.

۳. **میانجی:** میانجی باید شخصیتی بی‌طرف، ماهر و غیر ذینفع در نتیجه حل و فصل مناقشه باشد تا بتواند به منظور دستیابی به توافقی پایدار در جهت تغییر و تقریب عقاید طرفین مناقشه از طریق به کارگیری غیر اجباری ابزارهای مختلف اقدام نماید.

۴. روش میانجی‌گری: تهیه یک طرح کلان و نقشه راه با توجه به شرایط مناقشه و اختلافات اساسی طرفین درگیر بسیار مهم می‌باشد تا با انعطاف، حوصله و چانه زنی نسبت به اجرای آن اقدام شود.

با عنایت به تعاریف فوق‌الاشاره و بررسی نظریه‌های مختلف به نظر می‌رسد بتوان یک تعریف جامع از میانجی‌گری ارائه نمود:

میانجی‌گری اقدامی داوطلبانه از سوی طرف ثالثی می‌باشد و زمینه فعالیت آن زمانی فراهم می‌شود که ابتکارات طرفین درگیر بی‌نتیجه و همراه با هزینه‌های غیرقابل تحمل باشد به طوری که آنها از نظر ذهنی و شرایط اجتماعی آمادگی حل و فصل مناقشه را دارا و میانجی‌گری را بپذیرند. در چنین شرایطی میانجی بی‌طرف ماهر با داشتن ابتکار و خلاقیت می‌تواند با استفاده از روش چانه‌زنی در جهت تغییر و تقریب عقاید طرفین درگیر به منظور تخفیف درگیری و نهایتاً حل و فصل مناقشه اقدام نماید.

یادداشتها:

۱. علی صباغیان، *نقش میانجیگری در حل و فصل اختلافات بین المللی*، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، ص ۱-۲.
۲. محمد صفدری، *حقوق بین الملل عمومی*، تهران: دانشگاه تهران ۱۳۴۲، ج ۳، ص ۶۰۷.
۳. گرهارد فن گلان، *درآمدی بر حقوق بین الملل عمومی*، ترجمه محمدحسین حافظیان، تهران: نشر میزان، ۱۳۷۹، جلد دوم، ص ۵۹۰-۵۸۹.
۴. عبدالحمید فریدی عراقی، *روش های مسالمت آمیز حل و فصل اختلافات بین المللی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۵.
۵. همان، ص ۶-۷.
6. Scott Thompson and Lave James, *Dialogues on Conflict Resoultion: of Bridging Theory and Practices*, Wshington D.C.: US Institute of Peace, 1993, pp. 22-23.
7. R. P. Barston, *Modern Diplomacy*, Longman Group, 1988, p. 75.
8. Jack Plano and Alton Roy, *The International Relations Disctionary*, Essex: Longman, 1988, p. 245.
9. Menzel Ipsen, *Voelkerrecht*, C.H. Beck Varlag, Muenchen: 1979, p. 476.
10. Arthur Lail, *Modern Interntional Negotiation*, New York: Colomba University Press, 1966, p. 14.
۱۱. صفدری، *حقوق بین الملل عمومی*، ص ۶۲۵.
12. Jack Plana and Altan Ray, *The Internatioanal Relations Dictionary*, Essex: Langman, 1988, p. 255.
13. Adam and Jessica Kuper (Editors), *The Social Science Encyclopedia*, London: Routledge and Kegan, 1988, p. 36.
14. L.G Stenelo, *Mediation in International Negotitions*, Lund: Student Litterature, 1972, p. 37.
15. John S. Dryzek and S. Hunter, "Environmental Mediation for International Problems," *International Studies Quarterly*, No. 31, 1987, p. 89.
16. Oran R. Young, *The Intermediaties, Third Parlies in International Crisis*, Princeton N.J.: Princeton University Press, 1967, p. 34.
17. Chris R. Mitchell, *The Structure of International Conflict*, London: Mecmillan, 1981, p. 287.
18. R.R. Bpake and J.S. Mounon, *Solving Organizational Conflicts*, San Francisco: Jossey-bass, 1985, p. 15.
19. G. Bingham, *Resolving Environmental Dispules*, Washington D.C.: The Conservation Foundation, 1989, p. 5.
20. J. Volberg and Taylor, *Mediation*, San Francisco: Jossey-bass, 1984, p. 7.
21. Charles. W. Moore, *The Mediation Process*, San Farnscisco: Jossey-bass, 1987, p. 14.
22. H. E. Davis and M.A. Dugan, "Training the Mediator", *Peace and Change*, 1982, p. 82.
23. Haward Raiffa, *The Art and Science of Nagotiation*, Cambridge: Harvard University Press, 1971, p. 232.
24. Jacob Bercovitch and Jeffrey Z. Rubin, *Mediation in International Relations*, New York: St. Martin's Press, 1992, p. 4.
۲۵. جاکوب برکوویچ و دیگران، «برخی مسایل نظری و روندهای تجربی در مطالعات میانجی گری موفق در روابط بین الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴۳، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۰۸-۱۰۹.
26. Jacob Bercovitch, *Social Conflict and Third Parties: Strategies of Conflict Resolution*, Boulder, Co: Westview, 1984.
27. Jeffrey Z. Rubin, "Introduction, in Jeffrey Z. Rubin (ed) *Dynamic of Third Party Intervation: Kissinger in Middle East*," New York: Praeger, 1981, pp. 3-43.
28. J. Stulberg, *Taking Charge Managig Conflict*, op. cit.
29. L. Susskind and J. Cruickshank, *Breaking the Impass*, New York: Basic Book, 1987, Specially Chapter 5.

30. Arthur Meyer, 1980, "Functions of Mediator in Collective Bargaining," *Industrial and Labor Relations Review*, Vol. 13, No. 2, p. 161.
31. William Simkin, *Mediation and the Dynamic of Collective Bargaining*, Washington D.C.: Bureau of National Affairs, 1971, p. 118.
32. Bercovitch Jacob and Rubin Jeffrey Z. *Mediation in International Relations*, New York: St. Martin's Press 1994, Chapter 10.
33. T. C. Schelling, *The Strategy of Conflict*, Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1960, p. 44.
۳۴. به عنوان مثال اساس نامه اتحادیه عرب و سازمان اتحادیه آفریقا و سازمان کشورهای آمریکایی، که دارای دستورالعمل مشخص و روش در زمینه میانجی‌گری در مناقشات منطقه‌ای می‌باشند.